

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين إنه خير ناصر ومعين

ثم الصلاة والسلام على سيدنا ونبينا وحبیب قلوبنا وشفیع ذنوبنا الذي في السماوات بأحمد وفي الأرضين أبي القاسم مصطفى محمد
وعلى أهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين المنتجبين سيما بقيت الله في الأرضين روحى وأرواح العالمين لتراب مقدمه الفداء
واللعن الدائم على أعدائهم أجمعين إلى قيام يوم الدين

در ایام فاطمیه و شهادت زهراى مرضیه سلام الله علیها هستیم. عرض تسلیت و آرزو و دعای طول عمر و سلامتی حضرت ولیّ عصر ارواحنا له الفداء، صلوات ختم بفرماید.

در مسئله شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها، با توجه به حساسیتی که این مسئله دارد، با توجه به آن دخالتی که این ماجرای تاریخی در مسئله شهادت حضرت زهرا در مسئله اثبات عقیده شیعه و به طور کلی مباحث کلامی دارد، با این حساسیت‌ها هر دو طرف نسبت به نقل، موارد نقل، موارد استنباط، موارد استنباط از منابع اقدام کرده‌اند و آن حساسیت‌ها باعث شده است که این ماجرای تاریخی، به یک ماجرای کلامی بسیار پرماجرا و پرچنگال تبدیل بشود. این را ما غالباً کسانی که در این محدوده و در این حوزه کمتر کار کرده‌اند، ولو این که از اهل علم باشند و از کسانی باشند که در مباحث علمی کار می‌کنند، آن جریان فضا و شرایط موجود در دوره‌های مختلف را و تأثیر آن را بر نقل روایات، بر نقل مطالب، بر نقل محتواها، اصلاً در نظر نمی‌گیرند؛ یعنی شما همین ایام خیر هم شاهد هستید کسانی دست به قلم می‌شوند، مثلاً می‌گویند ماجرای شهادت در منابع اهل سنت ما روایت پیدا نکردیم، روایت قطعی پیدا نکردیم. منظورشان از روایت قطعی این است که در یک روایتی، مثلاً در صحیح بخاری، صحیح مسلم یک منبع صد در صد معتبر نزد اهل سنت، صفر تا صد جریان شهادت یک جا کنار هم آمده باشد و آنجا گفته شده باشد که بعد از شهادت پیامبر، مثلاً اینها خلافت را تشکیل دادند و جریان خلافت امیرالمؤمنین را غصب کردند و بعد رفتند درب خانه حضرت زهرا و ... همه جزئیات مو به مو توضیح داده شده باشد تا دفن حضرت زهرا، دفن شبانه و تمام. یک توقع این مدلی دارند و فکر می‌کنند یک جریان خیلی روشن تاریخی که ما الان به نظرمان روشن است، به همان روشنی باید در تاریخ با همه آن جزئیات نقل شده باشد، هر کدام از آن جزئیات نبود پس معلوم است که احیاناً آن بخش از ماجرا و یا کل ماجرا مخدوش است و نمی‌شود به آن اعتماد کرد.

من یک اشاره کنم میزان بالا بودن حساسیت را؛ آقای نسائی که صاحب یکی از صحاح سته اهل سنت، زمانی در عبور به شهر شام می‌رسد، در یک منزلی و یا دو منزلی توقف کرده و کسی او را می‌شناسد و متوجه می‌شود، خبر می‌دهد به مردم شهر که چند روز دیگر آقای احمد بن شعیب نسائی صاحب سنن نسائی، جزء امامان فی الحدیث در اهل سنت، ائمه حدیث قرار است که اینجا بیاید. اینها جمع می‌شوند، تاج گل درست می‌کنند و وسائل استقبال، مردم، جمعیت کثیر. این عالم بزرگ اهل سنت را استقبال می‌کنند. با سلام و صلوات و تاج گل و غیره او را می‌برند وارد مسجد جامع اموی می‌کنند. او را بالای منبر می‌برند، هزاران نفر منتظر هستند که امام فی الحدیث برای آنها از حدیث پیامبر بگوید. شما فضا را نگاه کنید که چقدر جایگاه باید بالا باشد، هزاران نفر بیایند به استقبال و ببرند داخل مسجد و از ساعتها قبل منتظر که ایشان قرار است سخنرانی کند. وقتی ایشان بالای منبر می‌رود و شروع به صحبت می‌کند، این ذهنیت را داشته است که مردم در این شهر و در این منطقه، یک مقداری نسبت به حضرت علی علیه السلام حساسیت دارند، یعنی

یک مقداری فضائل حضرت را نسبت به آن اشکال دارند و محبت حضرت در آنها ضعیف است. به ذهنش می‌آید که چه بهتر که من تلاش کنم فضای فکری این مردم را یک مقداری تغییر بدهم، یعنی بیاورم در فضای محبت اهل بیت علیهم السلام. اتفاقی که رقم می‌خورد این است که شروع می‌کند در مورد امیرالمؤمنین فضیلت نقل کردن بالای منبر. فضیلت اول را که می‌گوید، یک مقداری قیافه‌ها توی هم می‌رود و سختشان می‌شود. فضیلت دوم را که می‌گوید، یک کسی بلند می‌شود و اعتراض می‌کند. مثلاً یک نفر برای یک شب در یک مسجد دورافتاده در یک روستایی دعوت شده، شما هم فرض کنید که آنجا یک نفر به این روحانی اعتراض می‌کند که آقا شما این حرفی را که گفتید من قبول ندارم. یک وقتی امام فی الحدیث است و هزاران نفر به استقبال آمده‌اند، آن کسی که بلند می‌شود و اعتراض می‌کند خیلی باید پایگاه اجتماعی داشته باشد و یا تصورش این باشد که مردم من را حمایت می‌کنند و در عمل هم همین اتفاق می‌افتد. بلند می‌شود و اعتراض می‌کند و می‌گوید: آقای نسائی، ما شما را اینجا نیاورده‌ایم که فضیلت علی برای ما بگویی، ما شما را اینجا آورده‌ایم تا فضیلت معاویه را بگویی. خیلی ناراحت می‌شود! این یک عالم بزرگ و طراز اول، پاسخش این است که من از پیامبر حدیثی شنیده‌ام الا این که «اللهم لا اشبع بطنه» خدا شکم معاویه را سیر نکند، نفرین کرده است پیامبر. کلمه نفرین را هم ندارد که استفاده کرده باشد، می‌گوید من جز این شنیده‌ام و این مطلب را آنها هم حمل بر همان نفرین می‌کنند. همان آقایی که اعتراض می‌کند، با جمع کثیری از همین افراد و این مردم که این می‌شود پایگاه اجتماعی و پشتوانه‌ای که کسی جرأت کند مجلس یک شخصی را بخواهد به هم بزند. آقای نسائی را از بالای منبر پایین می‌کشند، کتک می‌زنند، از مسجد پرت می‌کنند بیرون مثل تَفَّالَه و بعد هم از شدت این ضربات بیمار می‌شود و بعد از مدتی از دنیا می‌رود که خودشان گفتند استشهد آقای نسائی در این ماجرا، به خاطر آن ضربات.

شما از همین یک واقعه که تعدادش هم زیاد است و این یکی از آن نرخ‌های شاه عباسی ماجراست، این روشن بشود برای ما که قرار نیست به راحتی مطالب به دست ما رسیده باشد، سنتاً و شیعهً. دیگر سنتاً با توجه به این که این ماجرا، ماجرای حیثیتی است و کلامی شده و در واقع اصل مذهب هر دو طرف به آن بستگی دارد که دیگر به طریق اولی. در خیلی پایین‌تر از این که فضیلت معمولی امیرالمؤمنین است نه فضیلتی که تازه قرار باشد با آن خلافت ثابت بشود، فضیلت معمولی! شما ببینید امثال آقای ابن تیمیه با فضائل معمولی امیرالمؤمنین که فضائلی که مثلاً نبوده که «أنت مني بمنزلة هارون من موسى» چه غوغایی به پا کرده‌اند، چه داد و بیدادی کرده‌اند، چه سر و صدایی کرده‌اند که اینطور نیست. تازه، اگر هم اینطور باشد این جزئی از فضیلت ابوبکر و عمر است و اگر هم بخواهیم بپذیریم، ما جزئی از فضائل آنها، حضرت علی هم این را داشته باشد. لذا اساساً این تصور را ما باید اصلاح کنیم که قرار بوده و یا قرار است که ما یک گزاره تاریخی بدون هیچ تردید و شکی و بدون هیچ ان‌قلتی از جانب اهل سنت داشته باشیم که وقایع شهادت موبه مو در آن آمده باشد. پس باید چه کار کنیم؟ چگونه به مواجهه با اینها برویم؟ ما باید یک ترسیم داشته باشیم، یکی دو تا مثال می‌زنم؛ یک مثال آن آثار باستانی. آثار باستانی وقتی که با ماندن در یک فضای نمناکی از بین رفته است و یک بخش‌هایی از این آثار متلاشی شده و ضربه دیده است، اینها را بر می‌دارند برای بازسازی و مرمت. بازسازی و مرمت چگونه است؟ آن اجزای این کوزه گلی را می‌گذارند کنار همدیگر، این نقش و نگارها را در کنار هم دیگر پیدا می‌کنند، آن جاهایی را که آسیب دیده است حدس می‌زنند که این جاها کجاست و کجا سالم است و سالم‌ها را کنار هم می‌گذارند و جای خراب شده را مشخص می‌کنند، بعد آنجا را بر اساس بقیه آن مواردی که موجود است، حدس می‌زنند که چه شکلی است و آن را مرمت می‌کنند. یعنی می‌گویند آقا از این پایین، این خط این گل روی این فیروزه و کاشی که روی آن هست، تا این بخش آمده است بعد بالا هم این خط اینجا قرار گرفته است و اینجا یک افتادگی دارد؛ این افتادگی اولاً باید اتصال این دو تا را ایجاد کند یعنی این خط امتداد پیدا می‌کند تا برسد به آن، ثانیاً ما بر اساس الگویی که

داریم در بقیه بخش‌های این آثار باستانی و اثر باستانی که دیدیم، مثلاً هر سه سانت یک حلقه هم در وسط کار موجود بوده است، یعنی بنا بر این فقط یک خط ممتد از اینجا به آنجا ما نباید بکشیم، باید بینیم مثلاً یک سانت و نیم قبل از آن یک حلقه بوده و یا یک برگ گل وجود داشته است، این برگ هر سه سانت تکرار شده است؛ اینجا هم دو تا سه سانت و دو تا برگ گل باید در این تکرار بشود که وقتی این را بازسازی می‌کنند عیب و نقصی این نباید داشته باشد و اینطور نباشد که این یک جا قیافه‌اش فرق کند با بقیه جاهای آن. بعد از این که اصل شکل را ترسیم می‌کنند، بعد می‌روند به سراغ رنگ‌ها و رنگ‌ها را شناسایی می‌کنند، آن رنگ آبی فیروزه‌ای خاصی که در این کاشی با توجه به این که این چهارصد سال قدمت دارد رنگش به چه رنگی تبدیل شده، دقیقاً می‌آیند بر اساس آن، آن رنگ را بازسازی می‌کنند. این می‌شود بازسازی آن بخش‌هایی که از دست رفته نسبت به آن چیزهایی که موجود است؛ چون بالاخره اینها دقیقاً توجیه هستند و می‌دانند که یک چیز طبیعی است و یک اثر باستانی که نهصد سال بر آن زمان گذشته است، مخصوصاً این که کسی مراعات نکرده و خصوصاً در جایی که بگویند این اثر باستانی مال ایران بود، افتاد به دست کشور دشمن که اصلاً می‌خواست این را خرد بکند، پُتک هم برداشت و شروع کرد به کوبیدن تا چیزی از آن باقی نماند. خوب این به طریق اولی، دقت زیادی نیاز دارد برای بازسازی و مرمت تا به آن شکل در بیاید. این را که ره‌ایش نمی‌کنند که بگویند آقا فایده‌ای ندارد و این درست شدنی نیست. چرا درست شدنی نیست؟! این اثر نهصد سال و گاهی دو هزار سال قدمت دارد، مگر ره‌ایش می‌کنند به امان خدا؟! برای یک اثر شکسته با یک عالم مشکلات، گاهی دهها و صدها هزار دلار خرج می‌شود تا این اثر برگردد به حالت اولیه؛ چون می‌گویند اگر این اثر را ما احیا کنیم، آن ارزش مادی و غیره‌اش بماند، آن ارزش معنوی‌اش و آن حقایقی که این اثر به ما می‌دهد، این اثر وقتی بازسازی می‌شود با فلان نگاره در فلان مجموعه مطابقت پیدا می‌کند و ما می‌توانیم قدمت آن مجموعه را از این اثر به دست بیاوریم، یعنی دهها و صدها گزاره مبهم و مجهول را به ما به دست می‌دهد.

برگردیم به موضوعمان، ماجرای شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها که دیگر تبدیل شده است به مهمترین اختلاف تاریخی بین ما و مذاهب دیگر که قرار است هم یک سری گزاره‌های کلامی متعدد از آن استنباط بشود و هم قرار است که حقانیت مذهب از آن به دست بیاید. بنابراین حساسیت خیلی حساسیت بالایی است. نه این حساسیت امروز ایجاد شده و هست، نه! از روز اول هم وجود داشته است. خود جریانی هم که این حمله را انجام دادند و این اتفاق را رقم زدند، هجوم را رقم زدند، شهادت را رقم زدند، سقط جنین را رقم زدند، خودشان هم بلافاصله متوجه شدند که خیلی خراب شده است اوضاع، خیلی خراب کاری اتفاق افتاد. لذا سعی کردند با عیادت، سعی کردند با شرکت در تشییع جنازه و دفن و ... با این موارد یک طوری قصه را حل کنند که اینطوری در تاریخ نماند. اما وقتی در همه اینها موفق نشدند، مرحله بعدی از بین بردن آثار جرم است و از بین بردن آثار آن اتفاق و حوادث است. لذا دقیقاً ما متوجه هستیم با یک پازل کاملاً به هم ریخته. دو تا بچه دارند با هم بازی می‌کنند، از این بازی‌های خانه‌سازی و اسباب بازی و یا پازل، وقتی که یکی از این بچه‌ها متوجه می‌شود که دیگر پیروز نیست در این جریان و پیروزی کسب نخواهد کرد، این شروع می‌کند قطعات اسباب بازی را از هم باز کردن و به هم ریختن، بازی بی‌بازی و تمام. بر هم زدن بازی و گم کردن حتی قطعات اسباب بازی. لذا ما به جای این که بی‌خیال بشویم و بگوییم فلان موضوع نیست، فلان مسئله نیست، این سندش اینطوری است، آن اینطوری است، اگر این قصه ۱. حساسیت ماجرا و مهم بودن ماجرا؛ ۲. بدانیم از ابتدا که ما مواجهیم با یک مسئله صعب و دشوار و پیچیده. دو نفر در خیابان با هم تصادف می‌کنند، یک مأمور عادی راهنمایی و رانندگی می‌آید و می‌گوید این مقصر است و تمام می‌شود و این هم باید خسارت بدهد، تمام می‌شود. اما ماجرا یک قتل پیچیده‌ای باشد، یک شرارت دست جمعی باشد و یا یک خلاف بزرگی باشد، این پیچیدگی دارد؛ ممکن است یک کارآگاه، ممکن است پنج تا کارآگاه و یک تیم نیاز باشد روی یک ماجرا کار کنند تا به جمع بندی برسند. این

دیگر اینطور نیست که بگوییم من طلبه پایه چهارم می‌روم در اسناد یک دوری می‌زنم و می‌گویم آقا نشد، شهادت حضرت زهرا ثابت نشد و ما هم چه اصراری داریم که زور بزنیم و بگوییم شهادت؟! روایت صحیح السنه یک پارچه و یکنواخت خیلی روشن نداریم؛ تمام شد. این که مسیرش نیست! هر چه که حساس‌تر می‌شود و سخت‌تر و پیچیده‌تر می‌شود، نیاز به تفحص بیشتر و آن وقت گزاره‌ها را ما با این نگاه داریم نگاه می‌کنیم که الان این یکی گزاره کجایش به آن یکی گزاره می‌خورد، این پیوندها را چگونه باید ایجاد کنیم، حلقه مفقوده را چگونه باید ایجاد کنیم؟ به جای این که از ماجرا بگذریم، باید برویم تفحص کنیم و حلقه مفقوده را پیدا کنیم. اگر حلقه مفقوده را پیدا کردیم، قطعاً ماجرا متفاوت می‌شود و ما معتقدیم که در ماجرای شهادت حضرت زهرا اینطور است، چون ماجرا یک ماجرای بسیار پیچیده‌ای است. من در بعضی جاها اشاره خواهم کرد که چطور یک عالم بزرگ را همان طوری که نسائی را سر یک فضیلت امیرالمؤمنین در شام از هستی ساقط می‌کنند، در واقع مرتکب قتل می‌شوند، خودشان گفتند که اُسْتُشْهِدُ آقای نسائی در این ضرباتی که به او وارد شد و در آن ایام کتاب خصائص علی بن ابی طالب را نوشت، خصائص را ملحق به سنن کرد اما ملحق نکردند و جدا چاپ می‌کنند، در حالی که خصائص ملحق است. خصائص یعنی فضیلت‌های اختصاصی امیرالمؤمنین که هیچ احدی در آن شراکت ندارد. این را برای چه نوشت؟ این را در واقع از لُج مردم شام نوشت. اگر حُبّاً لعلی نبود، بغضاً لمعاویه قطعاً بود.

حالا ما می‌خواهیم این گزاره‌ها و گزاره‌های تاریخی در کتب مختلف، چون الان ما حواسمان به این است که قرار نیست یک روایت یک تکه داشته باشیم از حوادث بعد از پیامبر که آقای طبری آمده باشد و گفته باشد که «وَأَمَّا السَّقِيفَةُ...» از سقیفه شروع کرده باشد و تا نود و پنج روز هر اتفاقی که افتاده باشد را آورده باشد، بعد هم گفته باشد که اینجا شهادت اتفاق افتاد، دفن اتفاق افتاد و تمام. نه، اینطور نیست! ذره ذره باید کار کنید و از دل روایات بیرون بیاورید، تازه می‌شود این موجودی‌ها. این مطالبی که من عرض می‌کنم موجودی‌هاست و مفقودی‌ها را هم مشخص کنیم و بگوییم این هم مفقودی‌هاست. از موجودی‌ها به مفقودی‌ها پیوند بزنید، یک به یک آن موارد مفقودی را حدس بزنید که موارد مفقودی چیست. اینجا الان باید آن اثر باستانی و آن کوزه فیروزه‌ای، اینجا الان باید یک گل می‌بود، چرا این گل نیست؟ مفقود الان این است، آن مفقود را باید برویم به دنبالش و بگردیم آن را پیدا کنیم و اینها را کنار هم بگذاریم.

برای این که تکمیل بشود عرائض، از حساسیت و مبارزه جریان مقابل با هر چیزی که بر سر راهشان قرار گرفته برای کتمان ماجرای شهادت، این را می‌گویم؛ این مطلبش از نظر دسته بندی شاید باید در آخر قرار می‌گرفت، اما من مقدم می‌کنم که مطلب برای شما جا بیفتد و برویم به سراغ اسناد دیگر.

ماجرای شهادت و سقط حضرت محسن. چه کسی این ماجرا را در منابع اهل سنت نقل کرده است؟ یکی از افرادی که به صورت جدی نقل کرده است، ابن ابی دارم است. ابن ابی دارم صاحب مسند و یا سنن ابن ابی دارم است. یک شخصیت مهم و برجسته در اهل سنت که امام فی الحدیث است. ایشان این ماجرا را نقل کرده است. به چه شکلی نقل کرده است؟ در میزان الاعتدال، آقای ذهبی متوفای ۷۴۸، در جلد اول، چاپ دارالکتب العلمیه بیروت لبنان، صفحه ۲۸۳، در ذیل همین آقای ابن ابی دارم نقل کرده است: «أحمد بن محمد بن السري بن يحيى بن أبي دارم المحدث، أبو بكر الكوفي الرافضي الكذاب».

حالا ببینیم که کذاب بودنش به خاطر چیست و چه کار کرده که به او گفته‌اند «کذاب». یک چنین آدمی را این قدر محکم می‌زنند! [ذهبی] می‌گوید: «وقال محمد بن أحمد بن حماد الكوفي الحافظ بعد أن أرخ موته: كان مستقيم الامر عامة دهره» ایشان همه عمر آدم خوبی بوده است و آدم حسابی بوده، مورد اعتماد بود. اما چه شد؟ «ثم في آخر أيامه كان أكثر ما يقرأ عليه المثالب» و آخر عمرش، مثالب پیش او زیاد نقل می‌کردند؛ در واقع می‌گفتند که او ناقل حدیث بشود و تحمل حدیث داشته باشد. بعد مثال می‌زند و

می‌گوید: «حضرت زهرا را در مجلسی من نشسته بودم پیش او، یک نفر آمد برایش این روایت را گفت که: «إِنَّ عَمْرَ بْنَ رِفْسِ بْنِ فَاطِمَةَ حَتَّى أَسْقَطَتْ بِمَحْسَنِ» عمر ضربه‌ای زد، محسن حضرت زهرا سلام الله علیها سقط شد. بعد دوباره می‌گوید: «وفي خبر آخر في قوله تعالى: وجاء فرعون عمر وقلبه أبو بكر والمؤتفكات عائشة وحفصة» در آیات قرآن فرعون آمده که منظور عمر است. «وفافقته على ذلك» او هم این را تأیید کرد، یعنی روایت را شنید و آن را تأیید کرد. این مطلب را که آورد، این مطلب شد خط قرمز اهل سنت. آقای ذهبی به عنوان خط قرمز، ابن ابی دارم را در همان اول گفت: کوفی، رافضی و کذاب. در حالی که این آقا چه شخصیتی داشته است؟ این که لسان المیزان هم همین مطلب را آورده است، در جلد اول، صفحه ۶۱۰، چون شرح همان ماجراست. اما در سیر اعلام النبلاء، مؤسسه الرساله، جلد پانزده، صفحه ۵۷۶، خود آقای ذهبی می‌گوید: «ابن ابی دارم، الإمام الحافظ الفاضل» چه باید بگوید برای یک راوی که آن راوی دیگر مورد تأیید و پذیرش باشد؟ امام هست، حافظ هست، صدها هزار حدیث حفظ دارد. فاضل هم هست، آدم با سواد است. بعد توضیحات می‌دهد، یک توضیح و اعترافی می‌کند و بعد می‌گوید: «التميمي الكوفي الشيعي محدث الكوفة» خوب همه می‌دانند آقای ابن ابی دارم شیعه نیست! مسند ابن ابی دارم را نوشته، فضائل خلفا را قبول دارد، او که شیعه نیست! این که می‌گوید «الشيعي» معنایش اینجاست که «كان موصوفاً بالحفظ والمعرفة» موصوف به حفظ و معرفت بوده است. هم ضبط در حدیث داشته است، هم آدم خوبی بوده، هم شناخت علم حدیث و احادیث و روایات را داشته است «إلا أنه يترفض» الا این که این آقا میل به رافضی‌گری داشته است. «قد آلف في الحط على بعض الصحابة» دنبال این بود که مجموعه‌ای از روایات ضد بعضی از صحابه نقل کند؛ یعنی مثالب. همان که آنجا خودش گفت که اکثر این چیزهایی که در اواخر عمر برایش نقل می‌کردند، مثالب بوده و اینجا هم دارد همین را می‌گوید. «وهو مع ذلك ليس بثقة في النقل» همین باعث می‌شود که ما این آقا را از هستی ساقط کنیم.

ابن ابی دارم، اگر بشود خود آقای محمد بن اسماعیل بخاری، ما او را به دیوار می‌کوبیم؛ به خاطر این که رفته یک چیزی را نقل کرده که خط قرمز است، در حالی که اگر صرفاً رافضی بود، غیر از این که شیعی بود رافضی هم بود، باز هم از او روایت نقل می‌کردیم. اگر این کار را نمی‌کرد و وارد خط قرمز نمی‌شد، حتی اگر رافضی بود؛ رافضی دیگر کسی است که به قول معروف می‌گویند ولایت امیرالمؤمنین را قبول دارد، امیرالمؤمنین را مافوق ابوبکر و عمر می‌داند و بالاتر از آنها می‌داند، اما علی الظاهر بد و بیراه به خلفا نمی‌گوید؛ اگر بد و بیراه هم بگوید می‌شود رافضی خبیث. حتی رافضی از او روایت نقل شده که در صفحه بعد می‌گوید: «قال الحاکم: هو رافضی غیر ثقة» رافضی است و ثقة نیست. در همه جا هم همه همین را از او نقل کرده‌اند، یعنی آن سند جرمش این است که یک روایتی در رابطه با سقط حضرت محسن بیان کرده و نقل کرده است.

اما آیا اینها از رافضی روایت نقل نمی‌کنند؟ چرا، نقل می‌کنند.

سیر اعلام النبلاء: «عبيد الله بن موسى، ابن أبي المختار، باذام، الامام، الحافظ العابد ... حديثه في كتب السنة» در صحاح سته روایت دارد. «كان معروفاً بالرفض، لم يدع أحداً اسمه معاوية يدخل دارة»^۱ نمی‌گذاشت کسی معاویه اسمش باشد و بگذارد بیاید داخل خانه‌اش. رافضی است، اما در صحاح سته روایت دارد و اشکالی هم به روایتش نگرفته‌اند. چرا؟ چون با این حال وارد خط قرمز نشده است، خط قرمز همان است که گفتیم یعنی ماجرای شهادت حضرت زهرا و چیزی که شهادت را ثابت می‌کند.

تاریخ مدینه السلام: «فإن جعفر بن سليمان رافضی»،^۲ از جعفر بن سلیمان روایت نقل کرده‌اند.

تهذیب الکمال فی اسماء الرجال: «جعفر بن سليمان الضبعي»،^۳ در کجا روایت دارد؟ در خود بخاری؛ «بُخ» یعنی بخاری. خود

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۹ (تحقیق شعیب الأرناؤوط)، ص ۵۵۳-۵۵۶.

۲. تاریخ مدینه السلام، ج ۶، ص ۳۸۲.

۳. تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۵، ص ۴۳.

بخاری و خود مسلم روایت از او دارند. فراوان هستند راویان رافضی که از ایشان روایت نقل شده و آنها رافضی هم بوده‌اند. پس این آقا بنده خدا وارد یک مجموعه‌ای شده است که خط قرمز است و نباید نقل بشود. این را بیان کردیم، یعنی با این وارد شدیم به ماجرا که روشن بشود که چقدر حساسیت ماجرا بالاست و هر چه را که دیدیم نیست، اتفاقاً باید حساس بشویم که چقدر مهم بوده و چقدر تلاش کرده‌اند که این نباشد و احتمالاً همین که در درجات اول به چشم ما نمی‌خورد، ممکن است یک جایی به اصطلاح پیدا بشود. اما اگر پیدا هم نشد، ما یک سلسله مطلب داریم که اینها منظومه هستند و متصل به همدیگر هستند. یک کارآگاه پلیس آدم‌های مختلف و شواهد مختلف را جمع‌آوری می‌کند، آن نقاط کور را پیدا می‌کند و هر جایی را که دروغ گفته باشند، در می‌آورد و هر جایی که مطلبش را نداشته باشد و در دوربین‌ها نیامده باشد و کسی نقل نکرده باشد، آن را حدس می‌زند. مثلاً از این دقیقه تا این دقیقه، این آقا از اینجا رفت بیرون و تا آنجا رفت، کجا رفت؟ از چه مسیری رفت که این قدر زمان طول کشیده است؟ اینها قابل مشخص شدن و استنباط است.

اما ماجراها و در واقع محتواهای اصلی مربوط به شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها که موجود است، کامل و دقیق موجود است و سندهای مختلفی هم دارد و موارد مختلفی هم دارد. یکی از آنها ماجرای غضب و خشم حضرت زهرا سلام الله علیها بر ابوبکر است که این در واقع می‌شود گفت شروع ماجراست که نشان می‌دهد بعد از شهادت پیامبر و بعد از جریان سقیفه و غضب خلافت امیرالمؤمنین، یک شکاف عمیق اتفاق افتاده است و یک غضب و خشمی از جانب حضرت زهرا اتفاق افتاده و دعویابی اتفاق افتاده که این دعوا تمام نشده است و فیصله پیدا نکرده است. آن قدر عمیق و اساسی بوده که تا شهادت حضرت زهرا و تا لحظه شهادت این ماجرا ادامه داشته است.

صحیح بخاری: «فقال لها أبو بكر: إن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قال: لا نورث، ما تركنا صدقة» گفت: پیامبر فرموده‌اند که ما ارث به جا نمی‌گذاریم و هر چه هست صدقه است. «فغضبت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم» غضب کردند حضرت زهرا سلام الله علیها. «فهجرت أبا بكر» قهر کردند با ابوبکر. «فلم تزل مهاجرة حتى توفيت» قهر حضرت تمام نشد، تا این که حضرت از دنیا رفتند. بعد می‌گوید: «وعاشت بعد رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ستة أشهر»^۱ که شش ماه زندگی کردند. تا اینجا به قول معروف این مسئله را دارد و ماجرا را هم بعد توضیح می‌دهد که قصه چه بوده است، خمس خیبر را می‌خواستند، فدک را می‌خواستند و او ابا کرد و بحث بینشان اتفاق افتاد.

روایت دیگر، در جای دیگر بخاری، صفحه ۱۰۴۰ از همین نسخه تک جلدی چاپ دار ابن کثیر، در کتاب المغازی نقل کرده است، باب غزوه خیبر. روایت مفصلی است، حدیث ۴۲۴۰ و ۴۲۴۱، می‌گوید: حضرت درخواست کردند و قبول نکرد: «فأبی أبو بكر أن يدفع إلى فاطمة منها شيئاً» ابا کرد که چیزی در اختیار حضرت زهرا قرار بدهد از آن درخواستشان. «فوجدت فاطمة على أبي بكر في ذلك فهجرت فلم تكلمه حتى توفيت» حضرت غضبناک شدند، قهر کردند و دیگر صحبت نکردند تا از دنیا رفتند. پس تا اینجا در خود بخاری دو تا تعبیر برای ادامه غضب وجود دارد: «فغضبت» و «فوجدت» و بعد هم «فلم تزل مهاجرة» یعنی قهر حضرت تمام نشد، و دوم این که «فلم تكلمه حتى توفيت» صحبت نکردند تا این که از دنیا رفتند. هر کدام از اینها در قصه مواجهه با اینها یک قصه جداگانه‌ای دارد، مثلاً در مورد «فلم تكلمه» بعضی از اوقات تعبیر کرده‌اند که بله، حضرت زهرا دیگر در این موضوع دیگر صحبت نکردند. «فلم تكلمه حتى توفيت» را اینطور معنا کرده‌اند. این «فلم تكلمه» باید در کنار «فلم تزل مهاجرة» قرار بگیرد که قهر تمام نشد، صحبت هم نشد، یعنی صحبت نکردنشان نه از روی این بود که ماجرا را بی‌خیال شدند و آشتی کردند، از روی قهر و این که

۱. صحیح البخاری (تک جلدی)، کتاب فرض الخمس، ص ۷۶۲.

نمی‌خواستند دیگر صحبت کنند و ادامه غضب بود.

اینجا یک ماجرا بیشتر است، این روایت از یک جهت کاربردش بیشتر است چون در اینجا ماجرای دفن شبانه حضرت زهرا هم آمده است. ما یک یک این روایات را باید مطرح کنیم که از اینها چه استنباط می‌شود و چه چیزهایی آمده است؛ غضب آمده است، قهر آمده است، ادامه قهر تا زمان شهادت آمده است. ادامه در این روایت: «فلما توفیت دفنها زوجها علی لیلًا» حضرت وقتی از دنیا رفتند، همسرشان حضرت علی علیه السلام ایشان را شبانه دفن کردند. یک چیز دیگر هم آمده است: «ولم یؤذن بها أبا بکر» اجازه حضور به ابابکر ندادند.

سؤال: توجیه آنها این است که می‌گویند: آن زمان سردخانه نبوده و هر کسی شب می‌مُرد، شب خاکش می‌کردند.

پاسخ: این را باید با همین بررسی دقیق اسناد پاسخ داد. بلافاصله ادامه دارد که «دفنها زوجها علی لیلًا ولم یؤذن بها أبا بکر» اذن نداد که ابابکر شرکت کند. «وصلی علیها» خود حضرت نماز خواند. اجازه نماز خواندن به ابوبکر داده نشد. سند دیگری داریم که آن را بیان خواهیم کرد، آنجا گفته می‌شود: «فَرَّ بها من أبي بکر» حضرت با دفن شبانه فرار کردند از این که ابوبکر را ببیند تا بیاید در نماز حضرت شرکت کند. این گزاره‌ها باید به دقت بررسی بشود. گزاره این نیست که روایت را بخوانیم و بگوییم بله، حضرت غضبناک شدند و تمام شد. نه، گاهی یک روایت پنج تا گزاره دارد. گاهی روایات مکمل همدیگر قرار می‌گیرد، روایت کتاب المغازی با فرض الخمس، آن شبهه را پاسخ می‌دهد که «فلم تکلمه» نه این که حضرت صحبت نکرد، یعنی این که ابوبکر را بخشید و گفت بخشیدم، اصلاً نخواستیم؛ نه! از روی «فلم تزل مهاجرة» بود، از این روی بود که قهر ادامه پیدا کرد و کلام اتفاق نیفتاد.

این روایت خیلی مطلب دارد، مثلاً این که «کان لعلی من الناس وجه حیاة فاطمة، فلما توفیت استنکر علی وجوه الناس» این که مردم با حضرت علی بد شدند، حرمت نگه نداشتند بعد از حضرت زهرا سلام الله علیها و این که پایین تر که می‌رویم، حضرت فرمودند: «ولکنک استبددت علینا بالامر» تو استبداد در مورد ما به خرج دادی. و یا بر اساس حرف بخاری، وقتی که قرار می‌شود جلسه‌ای داشته باشد با ابوبکر، حضرت می‌گوید: تنها بیا در جلسه.

این دیگر اعترافات خود بخاری است و لازم نیست که ما همه آن چه را که بخاری گفته قبول داشته باشیم، اما حداقل‌هایی که از کلامش استنباط می‌شود، می‌توانیم استفاده کنیم. «فأرسل إلى أبي بکر ان اتنا ولا یأتنا أحد معک کراهیة لمحضر عمر» یعنی حضرت دوست نداشت که عمر را ببیند. اینها همه جای علامت سؤال است که چرا حضرت علی دوست ندارد عمر را ببیند؟ شما که می‌گویید روابط خیلی خوب بود، چرا حضرت علی اگر قرار است با ابوبکر هم به عنوان خلیفه صحبت کند، می‌گوید عمر نباید باشد در جلسه؟ با عمر چه پدرکشتگی دارد؟ چه دعوایی با عمر دارد؟ بعد اینها را ببرید بگذارید کنار آن روایات تهدید به احراق و روایات مربوط به هجوم که آقا، آن عامل مستقیم چون مثلاً عمر بود، اگر قرار است صحبتی هم اتفاق بیفتد، حضرت باز هم عمر را خط قرمز قرار می‌دهد و می‌گوید عمر نباید در جلسه حضور داشته باشد.

اما در صحیح مسلم، چاپ دارالطیبه ریاض عربستان سعودی، مجلد دوم، چاپ اول ۲۰۰۶ میلادی، صفحه ۸۴۱، کتاب الجهاد والسیر، باب قول النبی: «لا نورث ما ترکنا فهو صدقة» اینجا ماجرا را نقل می‌کند: «فأبی أبو بکر أن یدفع إلى فاطمة شینا، فوجدت فاطمة علی ابی بکر فی ذلك، فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت، وعاشت بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم ستة أشهر». در ادامه‌اش هم آن موارد را آورده است، وقتی که به شهادت رسیدند: «دفنها زوجها علی بن ابی طالب لیلًا ولم یؤذن بها ابابکر وصلی علیها علی».

این روایات مربوط به غضب حضرت زهرا سلام الله علیها.

اما نسبت به ماجرای هجوم که حالا اگر قرار باشد برویم مرحله بعد که ماجرای هجوم و یا مراجعه به خانه حضرت زهرا سلام الله

علیها به چه شکلی بوده است، این را هم باز در روایات اهل سنت می‌توانیم به صورت ویژه بررسی کنیم که جریان هجوم و تهدید به احراق چه جریانی دارد.

اولاً من سؤال کنم و بزرگواران جواب بدهند؛ قصه هجوم را شما جدا جدا می‌بینید یعنی مراحلی داشته و دفعاتی داشته است و یا این که شما یک پارچه می‌بینید؟ در دفعات، همه آنها هجوم همراه با مثل هیزم و این حرفها بوده است، یا نه؟ دقیقاً درست است، یعنی روایات را ما وقتی بررسی می‌کنیم، البته باز هم عرض می‌کنم که روایات گاهی اوقات صدر و ذیل دارد و گاهی اوقات در روایت باز هم انسان احساس افتادگی می‌کند و احساس می‌کند که یک چیزی در این روایت وجود ندارد و نیاز به بررسی دارد. اما اجمالاً همین است که همه‌اش را نگوییم هجوم و بگوییم مراجعه؛ مراجعه به خانه حضرت زهرا داشته‌ایم، هجوم هم داشته‌ایم. اگر تعبیر هجوممان این باشد که هجوم به معنای این است که رفته باشند داخل منزل و یا در را شکسته باشند و یا آتش زده باشند. این را اگر بگوییم هجوم، می‌شود هجوم و مراجعه‌هایی که قبل از آن برای تهدید برای آوردن به بیعت و غیره در آن جریان اتفاق افتاده است.

سؤال و پاسخ استاد: اجازه بدهید وارد بشویم و دو سه مرحله را بررسی می‌کنیم. ممکن است کسی بگوید سه مرحله، ممکن است کسی هم بگوید دو مرحله، ولی آن دو مرحله مرحله دومش شامل دو بخش است، یعنی که دو مراجعه در یک روز با فاصله کم در یک زمان و نزدیک به هم اتفاق افتاده باشد. قابل تفکیک هم شاید از همدیگر باشد.

روایت اول که بررسی می‌کنیم، روایت طبری است. تاریخ طبری، چاپ دارالمعارف، جلد سوم، حوادث سال یازدهم هجری قمری، صفحه ۲۰۲: «حدثنا ابن حمید، قال: حدثنا جریر، عن مغیره، عن زیاد بن کلب، قال: أتى عمر بن الخطاب منزل علي وفيه طلحة والزبير ورجال من المهاجرين، فقال: والله لأحرقنّ عليكم أو لتخرجنّ إلى البيعة، فخرج عليه الزبير مصلتا بالسيف، فعثر فسقط السيف من يده، فوثبوا عليه فأخذوه» روایت روشن است که عمر آمد به درب خانه حضرت علی و در خانه طلحه، زبیر، رجالی از مهاجرین بودند و گفت: به خدا قسم، خانه را بر شما آتش می‌زنم و یا شما را برای بیعت می‌برم. زبیر شمشیر به دست آمد بیرون، لیز خورد، شمشیر از دستش افتاد و ریختند او را گرفتند.

این روایت آقای طبری است، این روایت توثیقات و روایانش هم کار شده و موردی از این حیث ندارد. ولی قطعاً این مراجعه اول نمی‌تواند باشد. مراجعه اول کجاست؟ آقای ابن ابی شیبیه در کتاب المصنّف، ابن ابی شیبیه استاد آقای بخاری است و از متقدمین است. در کتاب المصنّف که ایشان متوفای سال ۲۳۵ است، در این کتاب، جلد سیزدهم، کتاب المغازی، صفحه ۴۶۸. ابتدای روایت را در اینجا یک مقداری مفصل تر آورده و توضیحاتی داده است که بعد از این که «حين يبيع لأبي بكر بعد رسول الله (ص) كان علي والزبير يدخلان علي فاطمة بنت رسول الله (ص)» اینها رفت و آمد می‌کردند به خانه حضرت زهرا. «فیشاورونها ويرتجعون في أمرهم» مشورت می‌کردند با حضرت و بین خودشان تصمیم‌گیری می‌کردند که چه کار کنیم و چه برخوردی کنیم. خود این تا همین جای قصه هم استنباط دارد، حالا مرتبط مستقیم با ماجرای شهادت نیست، ولی قابل استفاده است که به هر حال بعد از پیامبر، اینها خلافت را نپذیرفته بودند و به دنبال تصمیم‌گیری برای نحوه مقابله بودند. این نبوده که راضی باشند، خیلی خوب مسلمان‌ها رفتند یک جایی تصمیم گرفته‌اند و ما هم راضی هستیم. «فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب خرج حتى دخل علي فاطمة» وقتی متوجه شد، آمد درب خانه حضرت زهرا، مستقیماً خطابش حضرت زهرا سلام الله علیهاست، یعنی دارد با حضرت زهرا صحبت می‌کند و خطاب قرار می‌دهد. چه می‌گوید؟ «فقال: يا بنت رسول الله (ص)! والله ما من أحد أحب إلينا من أبيك» به خدا قسم، از پدرت برای ما محبوب‌تر کسی نیست. «وما من أحد أحب إلينا بعد أبيك منك» بعد از پدرت هم، شما محبوب‌ترین خلق هستید و کسی محبوب‌تر نیست. اما؛ این اما خیلی مهم است! «وأيام الله ما ذاك بمانعي» به خدا قسم، این امر مانع من نمی‌شود که «إن اجتمع هؤلاء النفر عندك أن أمر بهم

أن يحرق عليهم البيت» که اگر اینها باز اینجا جمع بشوند، این افراد نزد شما که خانه را بر سر آنها آتش بزنم؛ این مانع من نخواهد شد. در آن لحظه‌ای که آمده بود، ادامه روایت ثابت می‌کند که اصلاً حضرت علی علیه السلام خانه نبودند، دیگران مثل زبیر و طلحه و... نبودند داخل خانه حضرت زهرا، چرا؟ چون می‌گوید: «فلما خرج عمر جاؤوها» عمر رفت، آمدند حضرت علی و زبیر و غیره. «فقلت: تعلمون» ظاهراً این است که خبر به امیرالمؤمنین و زبیر و... رسید که عمر آمده به درب خانه، یعنی کسی رفته خبر آورده که الان اینها رفته بودند به درب خانه شما. حضرت فرمودند: فقلت: تعلمون أن عمر قد جاءني» می‌دانید، خبر دارید که عمر آمد پیش من، شما که نبودید. «وقد حلف بالله لئن عدتم ليجرقن عليكم البيت» که اگر دوباره تکرار کنید این جمع شدن و جلسه گرفتن و مشورت و تصمیم‌گیری در مقابله با حکومت و خلافت را، خانه را بر شما آتش می‌زند، قسم یاد کرده است. بعد خود حضرت اینجا قسم یاد می‌کنند که «وأيام الله ليمضينّ لما حلف عليه» به خدا قسم، این کار را انجام خواهد داد. «فانصرفوا راشدين، فروا رأيكم ولا ترجعوا إليّ» در ادامه این دست‌کاری‌های واضح را ببینید، چون با سندهای دیگر جور نمی‌آید. یک مرتبه می‌شود: «فانصرفوا عنها فلم يرجعوا إليها حتى بايعوا لأبي بكر» رفتند و دیگر هم برنگشتند و بعد هم رفتند بیعت کردند.

بخاری داشت: «ولم يكن يبائع تلك الأشهر» این ماه‌ها یعنی این شش ماه بیعتی اتفاق نیفتاد. این که مال همان چند روز بعد است! چطور امیرالمؤمنین و زبیر و... یک کلام حضرت زهرا گفت که قسم خورده، اینها هم گفتند که باشد ما می‌رویم بیعت می‌کنیم، رفتند بیعت کردند و تمام شد. در حالی که خود بخاری تصریح این است که «ولم يكن يبائع تلك الأشهر» تازه بعد از حضرت زهرا سلام الله علیها هم امیرالمؤمنین جلسه می‌گذارد با ابوبکر، البته ما نظر بخاری را قبول نداریم. جلسه می‌گذارد و می‌گوید خودت بیا، عمر هم نباید بیاید. بعد هم که می‌گوید به او تصریح می‌کند که «استبددت علينا بالأمر» تو با استبداد برخورد کردی، ما حق داشتیم نزد پیامبر، ما اهل بیت پیامبر بودیم، تو حقوق ما را غصب کردی. بعد اینجا یک کلمه حضرت زهرا می‌گوید که عمر آمد و گفت اگر بیعت نکنید می‌آیم خانه را آتش می‌زنم، آنها هم رفتند دنبال کارشان و بیعت کردند و تمام شد. ببینید که آخر روایت به چه شکلی تمام می‌شود.

اسناد دیگر هم توثیق دارد و هم تصحیح دارد بعضی از علمای اهل سنت که هم روایت را بررسی کرده‌ایم، محمد بن بشر مثلاً تصحیح جدا دارد، تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی، جلد نهم، اسمش آمده است و بعد هم نسائی، ابن قانع می‌گویند: ثقة، عثمان بن ابی شیبۀ: محمد بن بشر ثقة؛ دیگرانی که آورده‌اند و بقیه روایت هم همینطور است که اگر بخواهم بگویم وقت گرفته می‌شود. تصحیح کلبی روایت هم در مصنف ابن ابی شیبۀ با کاری که اتفاق افتاده است از جانب خود دکتر سعد بن قاسم، در ذیل روایت می‌گوید روایت صحیح و روایت را کاملاً تصحیح کرده است. دیگران هم همینطور، حسن بن فرحان مالکی در کتاب قراءة في كتب العقائد المذهب الحنبلي نموذجاً، صفحه ۴۶ می‌گوید: «الفتنة التي انتهت بمداحمة بيت فاطمة في أول عهد أبي بكر وإكراه بعض الصحابة الذين كان مع عليّ على بيعة أبي بكر فكانت لهذه الخصومة والمداحمة وهي ثابتة بأحاديث صحيحة» این ثابت است این رفتن و حمله کردن و این اتفاقات. بعد خودش پاورقی می‌زند و می‌گوید: «كنت أظنّ المداحمة مكذوبة» من فکر می‌کردم که این قصه هجوم دروغ است و واقعیت ندارد. «حتی وجدت لها أسانيد قويّة» رفتم و بررسی کردم و دیدم که این خبرها نیست که به ما می‌گویند دروغ است! برویم سند را نگاه کنیم، سند را رفتم و نگاه کردم و دیدم که سند درست است. «منها ما أخرجه ابن ابی شيبه في المصنّف» همه روایها درست، همه روایها قوی. تهدید کرده و رفته به در خانه دختر پیامبر و تهدید کرده است. «بسنده صحيح عن؟؟؟ مولى عمر وغير ذلك» به همین شکل.

بعضی‌ها ناچار شده‌اند که این را تحریف کنند. آقای شیخ حسن حسینی که از کسانی بود که مناظره کرد در شبکه المستقله در

رابطه با شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها که آیت الله قزوینی هم در مناظره شرکت کردند تلفنی، این شخص حضوری در استودیو بود و بحث می‌کرد. یک کتابی دارد به نام «موسوعة الحسن والحسين، أول موسوعة علمية موثقة عن ريحانتي رسول الله» اول موسوعه با سرقت و کذب و با تقطیع در رابطه با امام حسن و امام حسین، نوشته این آقا. صفحه ۱۹۱ آورده است: «محبّة الفاروق لعلي والزهراء» محبت عمر نسبت به حضرت علی و حضرت زهرا. «أما موقف عمر من بضعة النبي وأمّ الحسنين السبطين أجمعين فهو موقف التعظيم والاحلال» موقفش نسبت به حضرت زهرا تجلیل و اجلال بود. «فمما قاله لفاطمة الزهراء» این است که «يا بنت رسول الله، ما أحد من الخلق أحبّ إلينا من أبيك وما أحد من الخلق بعد أبيك أحبّ إلينا منك» تمام، قطع کرد و قیچی کرد. من یک نفر را با چوپ حسابی زده‌ام، خونین و مالین کرده‌ام، می‌گویم: اگر بچه فلانی نبودی تو را می‌کُشتم. بعد می‌آیند این را جدا می‌کنند و می‌گویند چون بچه فلانی هستی، خیلی دوستت دارم. آقا، این که دارد می‌گوید بچه فلانی هستی، اگر بچه فلانی که آدم خوبی هست نبودی، تو را می‌کُشتم. این «می‌کُشتم» را قیچی می‌کند و می‌گوید دارد از بابا او چقدر تعریف می‌کند! تعریف‌هایش هم این بود که پدرت بهترین آدم و محبوب‌ترین نزد من است، خودت هم محبوب‌ترین نزد من هستی، اما اینها مانع نمی‌شود که خط قرمز را رد کنی! اینها مانع نمی‌شود که من آتش نزنم! یعنی می‌خواست بگوید که حتی محبوب‌ترین فرد، حتی اگر خود پیامبر هم بود خانه‌اش را آتش می‌زدی. بله، بالاتر از پیامبر دیگر کسی را نداریم، شما هم دختر پیامبر هستید بالاتر از همه، ولی این مسئولیت و این قصه حکومت و خلافت ما از اینها بالاتر است «وأيمن الله ما ذلك بمانعي» بعد همین را دقیقاً قیچی می‌کند. بعد می‌گوید: «وهذا هو الثابت الصحيح». آقا روایت ثابت و صحیح است؟ بله. بقیه روایت را هم بیاور. «والذي ينسجم مع روح ذلك الجليل وتزكية الله له» چقدر دارد بالا می‌برد، چقدر احترام گذاشته به حضرت زهرا سلام الله علیها.

روایت دیگر، روایت بلاذری است در کتاب أنساب الأشراف، متوفای ۲۷۹، در جلد دوم، چاپ دارالفکر، صفحه ۲۶۷، امر سقیفه. اینجا روایت می‌گوید: «أن أبا بكر أرسل إلى عليّ يريد البيعة، فلم يبايع» فرستاد دنبال حضرت علی، بیعت نکرد. «فجاء عمر، ومعه قبس، فتلقته فاطمة على الباب، فقالت فاطمة: يا ابن الخطاب، أترأك محرّقاً عليّ بآبي؟ قال: نعم، و ذلك أقوى فيما جاء به أبوك». در این روایت می‌گوید که ابوبکر فرستاد به دنبال حضرت علی که بیاید بیعت کند، اما بیعت نکرد. پس این روایت هم ثابت می‌کند که یک رفتنی قبل از آتش وجود داشته است و با آن دو تا روایت اگر کنار هم بگذاریم، می‌شود یک روایت که -اگر بخواهیم سه مرحله را ثابت کنیم- که رفت و حضرت زهرا تنها بود داخل منزل و با حضرت زهرا صحبت کرد و تهدید کرد و برگشت. روایت دوم می‌شود روایت آقای طبری که رفتند و حضرت علی و زبیر و غیره داخل منزل بودند. زبیر آمد بیرون، شمشیر به دست بود، لیز خورد و شمشیر افتاد و ریختند زبیر را گرفتند. این را می‌توانیم مرحله دوم بگذاریم و بگوییم این مرحله دوم. این که می‌گویم دو مُدل می‌شود گفت، یکی دو مرحله‌ای است و یکی هم سه مرحله‌ای، سه مرحله‌ای اش همین است که این مرحله هم که آمدند و زبیر را گرفتند، مرحله دوم است و تمام بشود در اینجا؛ چون در آن روایت دیگر ندارد که آتش آوردند و در آن روایت ندارد که در آن لحظه حضرت زهرا آمد پشت در. مگر این که با یک فاصله‌ای او را برده باشند و دو مرتبه آمده باشند که بشود مرتبه سوم و با بشود ادامه مرتبه دوم، یعنی بگوییم همان بار دوم ادامه‌اش منجر به این قضیه شده باشد، ولی در آن روایت چیزی نیست که نشان از آوردن آتش و هیزم و آمدن حضرت زهرا پشت در باشد. اما در این روایت واضح است، یعنی دیگر در این روایت دقیقاً همین است، در این روایت حرفی از امیرالمؤمنین و زبیر و افراد داخل منزل که پشت در آمده باشند و حضور داشته باشند، نیست.

می‌گوید: عمر آمد «ومعه قبس (قطعة من النار)» آتش آورد، «فتلقته فاطمة على الباب» حضرت زهرا آمدند پشت در. «فقالت فاطمة: يا ابن الخطاب، أترأك محرّقاً عليّ بآبي؟» حضرت زهرا آمدند و گفتند: آیا آمده‌ای خانه من را آتش بزنی؟ این عبارت، ادامه

همان است که گفته بود می‌آیم آتش بزیم «وایم الله ما ذاك بمانعی» و حضرت زهرا فرمودند که آمده و قسم خورده است «وایم الله لیمضینّ لما حلف علیه» قسمی که خورده است را انجام خواهد داد.

یک موقع من با کسی بحث کردم و گفتم: آقا، دوتا شخصیت نفر اول مذهب شما با شخصیت نفر اول مذهب ما، هر دویشان سوگند یاد کرده‌اند که ادامه پیدا کند آتش می‌زنیم. عمر گفته که ادامه پیدا بکند آتش می‌زنم، حضرت زهرا هم قسم یاد کرده که ادامه پیدا بکند، قسمش را اجرا می‌کند و حضرت هم قسم خوردند. دو نفر که هر دو نفر اول در مذهب شما و در مذهب ما هستند. شما دلیل بیاورید که نشده باشد؛ چرا ما دلیل بیاوریم که شده است؟ چه شد که نشد؟ اتفاقی افتاده است؟ رفتند دستش را بوسیدند؟ رفتند سریع بیعت کردند؟ خودتان می‌گویید شش ماه بعد. بعد از شهادت حضرت زهرا اتفاق افتاد، پس بیعت هم نرفتند که بکنند. چه شد که آتش زدن اتفاق نیفتاده است؟ حالا ما دلیل می‌آوریم برای اتفاق افتادن، ولی اینجا جای سؤال ما هم هست که چرا ما باید جواب بدهیم که کجا دلیل داریم اتفاق افتاده است؟ ما می‌گوییم شما بگو بعد از این که حضرت زهرا یقین می‌کند که او آتش خواهد زد و عمر هم قسم می‌خورد که آتش خواهیم زد، چرا نباید آتش زده باشد؟ چه اتفاقی افتاده است؟ وحی نازل شد بر او که آتش نزن؟! اینها رفتند و همراهی کردند؟! اتفاقی نیفتاده است، پس باید آتش زده باشد و دلیل هم داریم بر آن و شاهد هم داریم و تکمیل می‌کنیم این ماجرا را. «وذلك أقوى فیما جاء به أبوك» یک مرتبه اینجا نقطه و بعد می‌گوید: «و جاء علی، فبايع» حضرت آمدند و بیعت کرد. تمام شد، قصه حل شد. یک مرتبه می‌گوید که صلح شد و حل شد. چطور حل شد؟ چون اگر توضیح بدهد خراب می‌شود، اگر بخواهد توضیح بدهد باید خلاف بخاری حرف بزند، خلاف مسلم حرف بزند، خلاف دیگران حرف بزند. همه‌شان قسم یاد کردند که اینجا بگویند تمام شد و نگویند که چگونه تمام شد، بیعت کرد و تمام شد؛ حالا چگونه تمام شد، مشخص نیست. این هم یک روایت که راویان آن هم درست است.

روایت دیگر در العقد الفرید ابن عبد ربه آندلسی است. العقد الفرید، جلد پنجم، دارالکتب العلمیه بیروت لبنان، صفحه ۱۳، در باب الذین تخلفوا عن بیعة أبي بكر، اسم باب هم معلوم است. «علی، والعباس، والزبیر، وسعد بن عبادة» اسم می‌برد و بعد می‌گوید: «فأما علي والعباس والزبیر ففعدوا في بیت فاطمة حتى بعث إليهم أبو بكر عمر بن الخطاب ليخرجوا من بیت فاطمة، وقال له: إن أبوا فقاتلهم» گفت: می‌روی آنها را برای بیعت می‌آوری، اگر ابا کردند با آنها می‌جنگید. اینجا مثلاً شما ببینید روایت را اگر تحلیل درست کنیم، بعضی از این روایت‌ها یک ساعت باید تحلیل بشود، اگر تحلیل درست بکنیم «إن أبوا فقاتلهم» این که امیرالمؤمنین با شمشیر دم در نمی‌آیند چرا، این را باید روشن کند! اینها آمده بودند برای کشتن امیرالمؤمنین و آمده بودند برای جنگ. اگر امیرالمؤمنین برود باید بجنگد و اگر بجنگد، یا حضرت باید شهید بشوند و یا مدت‌های طولانی در مدینه جنگ ادامه پیدا بکند. طرف مقابل یک نفر یا دو نفر نیست! عمر را کُشت، نفر بعدی را هم کُشت، چند نفر؟! ادامه پیدا می‌کند و این ادامه باعث می‌شود که آن محذور امیرالمؤمنین به وجود می‌آید. این که آقا رسول الله به امیرالمؤمنین می‌گویند: «فإن وجدت أعواناً»^۱ با آنها بجنگ، این اعوان یعنی این که طوری باشد که یک روزه قصه تمام بشود و غلبه پیدا کنی و دیگر به مرزها نرسد که آقا دو ماه است در مدینه دارند اصحاب پیامبر با هم می‌جنگند، به تازه مسلمان‌ها نرسد که همه اینها فکت دارد، همه اینها سند و روایت دارد.

«فأقبل بقبس من نار علی أن يضرم عليهم الدار» این روایت را بگذارید کنار روایت قبلی که آنجا می‌گوید «ومعه قبس». بعد ممکن است بگویند که شب بوده که آمده و یک مشعل به همراهش بوده است؛ شما توقع دارید که در تاریکی مثلاً با چه برود؟ یک مشعل هم به همراهش بوده است. نه! «قبس من نار علی أن يضرم عليهم الدار» آمده که خانه را آتش بزند. قبش هم که گفته بود

می‌آیم و خانه را آتش می‌زنم.

«فلقیته فاطمة فقالت: یا ابن الخطاب، أجنبت لثحرق دارنا؟» حضرت اعتراف گرفته است! حضرت می‌بیند که اینها حطب آورده‌اند. برای چه سؤال می‌کنی؟ آن چیزی را که حضرت می‌بیند، ممکن است ما نبینیم. دقیقاً حضرت سؤال می‌کند که آمده‌ای خانه ما را آتش بزنی؟ که بگوید بله آمده‌ام خانه‌ات را آتش بزنی که او هم با کمال ... می‌گوید بله آمده‌ام خانه‌اش را آتش بزنی. «قال: نعم، أو تدخلوا فیما دخلت فیہ الأمة» باز دوباره در آخر روایت، همان قصه تکرار می‌شود که خیلی ملایم به قول آقا با یک شیب ملایم، ماجرا ماست مالی می‌شود. «فخرج علیّ حتی دخل علیّ بکر فبايعه» شما که خودتان گفتید شش ماه بعد حضرت علی بیعت کرد، آن هم با کُلّی دعوا! آمد بیرون حضرت علی و رفت بیعت کرد و تمام شد، حضرت زهرا هم هنوز زنده است. اینجا است که به قول معروف فراموش کار می‌شود کسی که اهل دروغ و تقطیع ماجرا هست، این اتفاق برایش می‌افتد. این روایت آقای ابن عبد ربّه است.

اما باز روایت دیگری در کتاب الامامة والسیاسة ابن قطیبه دینوری است، متوفای ۲۷۰، صفحه ۲۱-۲۲، در آنجا می‌گوید: «ثم قام عمر، فمشی معه جماعة، حتی أتوا باب فاطمة» عمر و عده‌ای آمدند در خانه حضرت زهرا سلام الله علیها. «فدقوا الباب» دق الباب کردند. «فلما سمعت أصواتهم نادت بأعلى صوتها» قرار است که حضرت زهرا سلام الله علیها، این هم باز یک دلیل می‌شود برای آمدن به پشت در؛ حضرت زهرا سلام الله علیها ندارد که با عمر صحبت می‌کند، نمی‌خواهد او را توجیه کند! حضرت زهرا می‌خواهد اتمام حجت کند با جماعتی که آمده‌اند. حضرت زهرا پشت در می‌آید برای این که حجة الله است و می‌خواهد اتمام حجت کند با همه افراد. «نادت بأعلى صوتها» در گوشی، آرام صحبت کردن، خطابش اصلاً عمر نیست! خطاب افرادی هستند که با اینها آمده‌اند، جماعت حاضر، جماعت همراه، جماعت تماشاچی. حضرت زهرا چه گفتند؟ «یا أبت یا رسول الله» اصلاً خطاب عمر نیست. «ما ذا لقینا بعدك من ابن الخطاب و ابن أبي قحافة» بیا ببین چه مصیبتی داریم می‌کشیم بعد از شما، از ابوبکر و از عمر. «فلما سمع القوم صوتها وبكاءها، انصرفوا باکین» وقتی قوم، یعنی مجموعه‌ای از آدم‌ها وقتی این صدا را شنیدند با گریه برگشتند. «وکادت قلوبهم تنصدع، وأکبادهم تنفطر» اصلاً داشتند منفجر می‌شدند، داشتند آب می‌شدند، اعصابشان به هم ریخته بود. چرا اصلاً ما آمده‌ایم؟ کجا آمده‌ایم؟ «و بقی عمر و معه قوم» عمر باقی ماند و با او قومی باقی ماندند. «فأخرجوا علیا، فمضوا به إلى أبي بکر، فقالوا له: بايع» حضرت علی را بیرون آوردند. پس وارد خانه شدند، فقط درِ خانه نبود که آتش بزنی و تمام شود، وارد شدند. بردند پیش ابوبکر. شما بیاورید یک جایی که طناب و ... اینها چیزهایی است که خیلی ساده لوحانه است که بگوییم این مطلب عیناً این مدلی که من می‌خواهم و یا من در روضه می‌خوانم عین این مطلب باشد! اما واضح است. رفته‌اند با این قضیه، حضرت زهرا اینطور صحبت کردند و بعد می‌گوید: اینجا چه شد؟ رفتند و عمر و یک عده‌ای باقی ماندند. بعد یک مرتبه می‌گوید: حضرت علی را بیرون کشیدند. خوب اینجا حضرت زهرا چه شد؟ حضرت زهرا کنار رفت؟ رفتند خانه بستگان؟ راضی بود به این کار؟ حضرت علی را بردند.

«فقالوا له: بايع» بردند در مسجد و جلوی ابوبکر به ایشان می‌گویند: بیعت کن. حضرت فرمود: «إن أنا لم أفعَل فمه؟» اگر بیعت نکردم، چه؟ بیعت نکنم چه کار می‌کنید؟ «قالوا: إذا والله الَّذي لا إله إلا هو نضرب عنقك» روابط دوستانه خلفا با امیرالمؤمنین کاملاً واضح است در این روایت. گفت: اگر بیعت نکنم، چطور؟ گفت: قسم به خدایی که جز او وجود ندارد، گردن تو را خواهیم زد، به همین صراحت. حضرت فرمود: «إذا تقتلون عبد الله وأخا رسوله» اگر این کار را کردید و من را کُشتید، بنده خدا و برادر رسول خدا را خواهید کشت. آغاز تحریف‌های در دین، آغاز دشمنی‌ها و تحریف‌های حتی فضائل امیرالمؤمنین. عمر گفت: «أما عبد الله فنعم» بنده خدایی، بله بنده خدا هستی. در یک روایت هم دیدم که می‌گوید: «کلنا عبد الله» همه ما عبدالله هستیم. «وَأما أخو رسوله فلا» یعنی حواست جمع باشد، فضیلت نقل نکن برای خودت. آن اولیات از فضائل امیرالمؤمنین، عقد اخوت و ... را ما می‌زنیم، نفسی

می‌کنیم، تو حالا بالاتر از این را دیگر نباید ادعا کنی. بعد می‌گوید: «وَأبو بكر ساکت لا يتكلم» ابوبکر ایستاده بود و نگاه می‌کرد و چیزی نمی‌گفت. «فقال له عمر: ألا تأمر فيه بأمرك؟» آیا نمی‌گویی که کار را تمام کنیم؟ خوب بگو تا کار تمام بشود. «فقال: لا أكرهه» تا اینجا کار معلوم نیست که چه کسی در مسجد حاضر است، حضرت زهرا هست یا نه، در ادامه روایت مشخص می‌شود. این که ابوبکر ایستاده و نگاه می‌کند، قرارشان بود که بگویند بزنید بکشید را نمی‌گویند، دلیلش را اینجا می‌گوید: «ألا تأمر فيه بأمرك» آن دستوری که قرار بود بدهی را نمی‌دهی؟ بزنیم بکشیم و تمام بشود. می‌گوید: «لا أكرهه على شيء ما كانت فاطمة إلى جنبه» من علی را وادار به کاری نمی‌کنم، دستور به قتلش هم نمی‌دهم، تا زمانی که فاطمه کنار علی ایستاده است. این روایت را بگذارید کنار همان روایت صحیح بخاری که می‌گوید: «كانت لعلی وجه حياة فاطمة فلما توفيت استنكر علی وجوه الناس» این که تا فاطمه زنده است من نمی‌توانم کاری به علی داشته باشم.

چه اتفاقی افتاد؟ در بعضی از روایات دیگر آمده است که اصلاً اینجا که این کار را نکرد، نه به همین راحتی که دید حضرت زهرا ایستاده است! بعضی روایت‌ها دارد که حضرت زهرا رسیدند و دیدند که اینها شمشر بالای سر امیرالمؤمنین گرفته‌اند و می‌خواهند حضرت را بکشند. حضرت فرمودند: الان می‌روم کنار قبر بابایم رسول الله موهام را پریشان می‌کنم و نفرینتان می‌کنم، خدا نابود کند شما را. ستون‌های مسجد به لرزه درآمد، امیرالمؤمنین سلمان را فرستادند و به سلمان اشاره کردند که سلمان برو جلوی فاطمه را بگیر. این حرف را که می‌زند: تا فاطمه ایستاده من کاری نمی‌کنم، ترسیده است! می‌داند که اگر الان این کار را بکند، فاطمه بساطش را به هم می‌زند، چیزی باقی نمی‌گذارد برایشان.

بعد ادامه‌اش، کلام امیرالمؤمنین و مظلومیت امیرالمؤمنین است که «فلحق علي بقبر رسول الله صَلَّى الله عليه [وآله] وسلّم» حضرت خودشان را روی قبر حضرت رسول الله انداختند، «يصيح و يبكي، وينادي: يا بن أم، إنَّ القوم استضعفوني و كادوا يقتلونني» خودشان را روی قبر پیامبر انداختند، آن آیه‌ای که هارون گفت نسبت به حضرت موسی، آنجا ایراد کردند. ادامه هم دارد که در ادامه‌اش می‌رود در موضوع بعدی که اینها بعد از این اتفاقات و حمله و ... قصد کردند عیادت حضرت زهرا را که خود این عیادت ماجرا دارد که چرا تا قبل از این حرفی از بیماری نیست؟ حرف از کسالت نیست؟ چرا تا قبل از این اینها به فکر عیادت نیستند؟

اینجا می‌گوید: «فقال عمر لأبي بكر» که خیلی اوضاع خراب شد، «انطلق بنا إلى فاطمة، فإننا قد أغضبناها» ما او را به غضب درآوردیم. اعتراف! «فانطلقا جميعا، فاستأذنا علی فاطمة، فلم تأذن لهما» اجازه نداد. «فأتيا علياً فكلماه، فأدخلهما عليهما» که در جای دیگر مفصل نوشته‌اند که ابوبکر رفت در کوچه نشست و شروع کرد به گریه کردن و توی سر و کله خودش می‌زد و می‌گفت جایی نمی‌روم تا این که اجازه بدهد؛ خاک بر سر ما که دختر پیامبر ما را راه نداد و... فشار آوردند به امیرالمؤمنین، امیرالمؤمنین آمد خدمت حضرت زهرا و اجازه گرفتند و حضرت مشروط به این که صحبت کنم یا صحبت نکنم. «فلما قعدا عندها، حوّلت وجهها إلى الحائط» آمدند و نشستند، حضرت هم رویشان را به دیوار کردند. اینها را بگذارید کنار «فلم تزل مهاجرتها».

«فسلّما عليها، فلم ترد عليهما السلام» سلام کردند، حضرت جواب نداد. «فتكلم أبو بكر فقال: يا حبيبة رسول الله!» ابوبکر شروع کرد به صحبت کردند که «و الله إن قرابة رسول الله أحب إلي من قرابتي...» و صحبت‌هایی که اینجا مطرح کردند. از این روایت بگذریم.

موضوع بعدی، باز دوباره ما ندامت و پشیمانی ابوبکر از اتفاقی که افتاده است را داریم. یک توضیح کوتاه بدهم، اینجا که ما داریم از ندامت حرف می‌زنیم نه این ندامت ندامت حقیقی است که ایشان توبه می‌کرد در آخر عمر و که معلوم است، ندامت حقیقی یک عوارضی دارد. اگر ندامت حقیقی باشد به معنای این که از اصل کار پشیمان هستیم، خوب باید خلافت را بدهی به امیرالمؤمنین و

برگردی به سر جای اول خودت. نه، از اصل کار روزهای آخر می‌گویند این کار را کردم، خراب کردم. پشیمانی نه از اصل فعل نزد خدای متعال است، از این که می‌گویند من این مهره‌ها را بد چیدم، یک اشتباهی کردم که این اشتباه به ضرر تمام شد، کاش این خطا را نمی‌کردیم که این ضرر را نمی‌کردیم، نه این که از کار پشیمان باشیم.

ندامت ابوبکر که خود این ندامت نشان می‌دهد ما در روایت‌هایی که آورده‌ایم، تا هجوم را، یعنی تا آوردن هیزم و بردن امیرالمؤمنین بود، حلقه مفقوده ما یک چیز است و آن هم مثلاً همان چیزی است که ممنوعه می‌دانند، یعنی ضربه به پهلو و ضربه به در. وارد شدن داخل خانه، روایت صریحی که بگوید وارد خانه شدند. و الا حضرت علی را بیرون کشیدند، چطور بیرون کشیدند؟ چطور می‌توانند بیرون بکشند که بعد بخواهند شمشیر بگذارند بالای سرش؟ همینطوری به ایشان می‌گویند که بیا بیرون، وقتی قبلش تهدید کرده‌اند، وقتی قبلش هیزم آورده‌اند، وقتی حضرت می‌گوید آمده‌اید آتش بزنید، این وسط چرا نباید آتش زده باشند؟ این حلقه مفقوده قابل جبران است یا خیر؟ با چه چیزی قابل جبران است؟ با همین قبل و بعد؛ قرار شد که ما قبل را پیدا کنیم، بعد را هم پیدا کنیم، بعد بگوییم که آقا اینجا چه بوده است که الان نیست؟! اینها را به همدیگر متصل کنیم تا کامل بشود و طبق آن مثالی که زدیم، این اثر باستانی ما کامل بشود و بگوییم اینجا باید یک نقش گل می‌بود، اینجا باید یک خط می‌بود، اینها کامل بشود و در کنار هم قرار بگیرد.

دوتا قسم، هیزم آوردن و این نارضایتی و این که گفت برویم به عیادت و بالاتر از آن، اعتراف و ندامتی که خود خلیفه اول در اواخر عمرش دارد که این را هم تعداد زیادی از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند و هم بعضی سعی کرده‌اند این را تحریف کنند، چون دیدند اوضاع خراب است.

کتاب الاموال حمید بن زنجویه، متوفای ۲۵۱ قمری، چندین سند دارد، یعنی چندین منبع معتبر ماجرا را نقل کرده است. جلد اول، صفحه ۳۰۴، ماجرا ماجرای یک روایت معروف و معتبر و قطعی از ابوبکر است که گفت: سه تا کار انجام دادم، کاش انجام نمی‌دادم. سه تا کار انجام ندادم، کاش انجام می‌دادم و سه تا سؤال کاش از پیامبر پرسیده بودم. نه تا چیز است، سه تا انجام دادنی، سه تا انجام ندادنی، سه تا سؤال هم از پیامبر: «أما اللاتي وددت أني تركتهن» سه تا کاری که ای کاش من انجام نداده بودم و ترک می‌کردم: «فوددت أني لم أكن كسفت بيت فاطمة عن شيء» ای کاش به خانه حضرت زهرا وارد نمی‌شدم. ای کاش کشف بیت نمی‌کردم؛ این کشف بیت با این که اجازه گرفتند و رفتند به ملاقات، فرق می‌کند. این یعنی حمله، ای کاش حمله به خانه حضرت زهرا نمی‌کردم. ادامه‌اش هم مؤید همین است: «وان كانوا قد أغلقوا علي الحرب» اگر چه درب آن خانه را به عنوان جنگ، بسته بودند. این خودش بزرگترین قرینه است، کامل نشان می‌دهد که ای کاش وارد خانه نمی‌شدم، یعنی ای کاش حمله نمی‌کردم. چرا می‌گوییم ای کاش حمله نمی‌کردم؟ چون در ادامه می‌گوید: اگر چه درب خانه را به عنوان جنگ بر روی من بسته بودند، اگر چه آنها به دنبال جنگ و مخالفت بودند و نمی‌خواستند با من بیعت کنند و می‌خواستند دشمنی کنند، ای کاش من این کار را نکرده بودم و این ضرر شده است برایش که این حرف را می‌زند.

آقای بلاذری همین روایت را نقل کرده است، انساب الاشراف، جلد ۱۰، صفحه ۳۴۶؛ در اینجا یک عبارت دیگر است که خیلی هم جالب است: «وددت أني لم أفتش منزل فاطمة» ای کاش خانه حضرت زهرا را تفتیش نمی‌کردم. پلیس را فرستاده داخل خانه و تفتیش کرده داخل خانه را. وقتی خانه را تفتیش می‌کنند به هم می‌زنند و به دنبال مدرکی می‌گردند، دنبال چیزهایی به عنوان مخالفت می‌گردند، اسنادی برای دشمنی می‌گردند. ای کاش، برای این کار وارد خانه حضرت زهرا نشده بودم. این هم روشن است دیگر که ابوبکر وارد خانه حضرت زهرا نشده است، خوب نشده است؛ این حرفهایی که دارد می‌زند، چون بعد از آن می‌گوید: ای کاش فجائه

سلامی را هم من آتش نزده بودم. خودش که با دست خودش آتش نزده است، دستور آتش زدن را داده است. این حرف‌هایش حرف‌های در مقام حاکم و در مقام خلیفه است. ای کاش مثلاً فلان جا حمله نکرده بودم، خودش که حمله نکرده است! نیروهایش حمله کرده است. منتها این کار چون به امر او بوده است، دارد از چشم خودش می‌بیند و این خیلی طبیعی است.

آقای طبری هم ماجرا را دارد، تاریخ طبری، دار المعارف، جلد سوم، صفحه ۴۲۹: «عن عمر بن عبد الرحمن ابن عوف عن أبيه أنه دخل على أبي بكر الصديق ... في مرضه الذي توفي فيه» در مرضی که در آن مرض از دنیا رفت، آنجا این صحبت را کرده است. البته روایت طولانی است، می‌گوید: «... فأما الثلاث اللاتي وددت أني تركتهن فوددت أني لم أكشف بيت فاطمة عن شيء وإن كانوا قد غلقوه على الحرب» اگر چه درب خانه را به عنوان جنگ بسته بودند. این هم یک سند.

باز هم آقای طبرانی در معجم کبیر، جلد اول، چاپ مکتبه ابن تیمیه، مسند ابی بکر: «فأما الثلاث اللاتي وددت أني لم أفعلهن فوددت أني لم أكن كسفت بيت فاطمة وتركته» رها می‌کردم قصه را. «وأن أغلق على الحرب»^۱ این هم یک روایت.

باز هم نقل ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق دارد، نقل ذهبی در تاریخ الاسلام دار الکتب العربی، روایت را نقل کرده است. حوادث سال یازده تا چهلم، روایت را آورده است. بعد در ادامه می‌گوید: «رواه هكذا وأطول من هذا ابن وهب، عن الليث بن سعد، عن صالح بن كيسان، أخرجه كذلك ابن عائد»^۲ دو تا سند دیگر هم برای آن ذکر می‌کند که با دو سند دیگر هم آمده است.

تصحیح خیلی مهم این روایت اینجاست که ضیاء مقدسی در الاحادیث المختاره خودش آورده است. ضیاء مقدسی حنبلی مورد تأیید حتی وهابی‌هاست و الاحادیث المختارة، احادیثی هستند که بخاری و مسلم در صحیح خودشان نیآورده‌اند، ولی صحیح است. در جلد اول این کتاب، صفحه ۸۹ این روایت را آورده است و بعد در صفحه ۹۰ می‌گوید: «قلت: وهذا حديث حسن عن أبي بكر» حدیث، حدیثی حسن است از ابی بکر و روایت را تأیید می‌کند.

تصحیح دیگر، تصحیح آقای سیوطی است در مسند فاطمة الزهراء که چند سالی است که چاپ این کتاب پیدا شد و در دسترس نبود. متوفای ۹۱۱، صفحه ۳۴ این روایت را نقل کرده است و بعد در صفحه ۳۵ می‌گوید: «إنه حديث حسن إلا أنه ليس فيه شيء عن النبي» این روایت روایت نبوی نیست، قرار نبوده است! چون وصیت ابوبکر است.

باز هم در کتاب كنز العمال، سعید بن منصور این روایت را تصحیح می‌کند: «وقال: أنه حديث حسن إلا أنه ليس فيه شيء عن النبي».

فرحان مالکی در قرائة في كتب العقاید، این روایت را تصحیح می‌کند در صفحه ۴۶ و همچنین بسیاری از شخصیت‌های دیگر اهل سنت این را آورده‌اند و آقای ابن تیمیه هم یک اعتراف مایی دارد که بله، اگر حمله هم کرده، کار خوبی کرده که حمله کرده است: «وَعَايَةُ مَا يُقَالُ: إِنَّهُ كَبَسَ النَّيْتِ» رفته تفتیش کرده، زیر و رو کرده خانه حضرت زهرا را، «لَيَنْظُرَ هَلْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي يُقَسِّمُهُ» ببیند چیزی از اموالی که مال خدا بوده، پیامبر تقسیم کرده بوده در خانه او مانده است یا خیر؟ «وَأَنْ يُعْطِيَهُ لِمُسْتَحِقِّهِ» دنبال این بوده که ببیند اگر حقی از اموال خدا در خانه حضرت زهرا مانده، آن را پس بگیرد. نمی‌توانسته بگوید، شما چیزی نیست در منزلتان احیاناً؟! رفت زیر و رو کرد تا ببیند وسیله‌ای از بیت المال پیدا می‌شود که بدهد به مستحق یا خیر. «ثُمَّ رَأَى أَنَّهُ لَوْ تَرَكَهُ لَهُمْ لَجَارَ، فَإِنَّهُ يَجُوزُ أَنْ يُعْطِيَهُمْ مِنْ مَالِ الْفَيْءِ»^۳. دیدگاهش البته این بود که اگر مثلاً بعدش هم نظرش این بود که اگر رها کند و بگذارد باشد همان‌هایی هم که هست، اشکالی ندارد و ما از فیء حساب می‌کنیم. شما اینها را العیاذ بالله برداشته‌اید، اشکالی ندارد اینها مال شما باشد، دیگر ما

۱. المعجم الكبير، ج ۱، الطبراني، ص ۶۲.

۲. تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۱۸.

۳. منهاج السنة النبوية، ج ۸، ابن تیمیه، ص ۲۹۱.

از بیت المال چیزی به شما نمی‌دهیم.

ما کلیت قصه را به آن ماجرا رساندیم که ابتدا تا انتهای ماجرا، بیشتر قطعات ولو پراکنده، ولو این که در آخر یک تغییری پیدا کرده و گفته‌اند که بیعت شد و تمام شد، عمده اینها وجود دارد. حلقه مفقوده‌اش اگر بخواهیم لحاظ کنیم، فقط آن تکه ورود به خانه حضرت زهرا در منابع اهل سنت نیست. البته در منابع شیعه که خیلی مطلب داریم، اما در منابع اهل سنت آن ورود که صریح بگوید وارد خانه شدند، نیست. خوب وقتی می‌گوید حضرت علی را خارج کردند از منزل، چگونه خارج کردند؟ این کسان کسان بودن از کجا فهمیده می‌شود؟ از آن جایی که در مسجد شمشیر گرفته‌اند و می‌گویند اگر بیعت نکنی، تو را می‌کشیم و حضرت می‌گوید: اگر بیعت نکنم، چه می‌شود؟ می‌گوید: تو را می‌کشیم و به قول معروف آن برادری با پیامبر را هم برایش منکر می‌شوند. این که فقط در یک روایت آمده باشد که رفتند و هیزم هم بردند، آتش هم زدند، وارد هم شدند، این متصلاً در روایت نبوده است و الا این تکمیل می‌کند. این ندامت ابوبکر که ای کاش ورود نکرده بودم، این خراب کاری شده است! این خراب کاری کجا خودش را نشان نمی‌دهد؟ در آن جایی که گفتند برویم به عیادت و حضرت جواب نداد و در روایات دیگر مکمل دارد که حضرت نفرین کردند و گفتند: من از شما نخواهم گذشت تا پدرم را ببینم. باز آنجا به قول معروف استمرار پیدا می‌کند که در جریان دفن آمدند و گفتند ما باید در دفن شرکت می‌کردیم و عمر به ابوبکر اشاره کرد که دیدی گفتم اینها دیشب این کار را کردند و یک برنامه‌ای دارند! گفتند: ما می‌رویم جنازه را در می‌آوریم و نماز می‌خوانیم بر آن. چه اصراری دارند که این کار را انجام بدهند؟ به خاطر این که می‌خواهند ادامه این غضب و قهر تا آخر باقی نماند در تاریخ، می‌خواهند این ماجرا جا نیفتد، چون می‌دانند این به ضررشان است. ما دیگر نرسیدیم که بخوانیم «إِنَّ اللَّهَ لِيغْضِبَ لِعِزَّةِ فَاطِمَةَ وَبِرِضَى لِرِضَاهَا» یا «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مَنِّي مِنْ أَذَاهَا فَقَدْ أَذَانِي» که به قول معروف می‌شود BASE کار که همه چیز با آن تطبیق داده می‌شود و همه چیز با آن روشن می‌شود، اینها نمی‌خواستند این ماجرا به این شکل تمام بشود و این ندامت و پشیمانی هم همین است و در ندامت و پشیمانی صریح آمده است که ورود به خانه «لم أفتش»، «لم أکشف» همه اینها نشان دهنده این است که قضیه اتفاق افتاده است. حالا جزئیات را در کجا پیدا می‌کنیم و آن مسائل را کجا پیدا می‌کنیم؟ برای اهل سنت، فقط روایت صحیح بخاری و مسلم. یعنی همه این‌هایی هم که ما گفتیم بگذارید کنار، آن دو تا روایت اول. با همان ماجرای فاطمه ثابت است. شما مذهب دیگری دارید، اهل سنت هستید و شیعه نیستید و ما با شما کاری نداریم، ... غضب و آن قهر ادامه پیدا کردن تا وفات و بعد عدم اذن به نماز خواندن و دفن شبانه، همه اینها در یک روایت صحیح بخاری آمده است. همه کتب شیعه و سنی را بسوزانند، همان صحیح بخاری و همان کتاب المغازی باب غزوة خیبر، مظلومیت و مصائب را ثابت می‌کند. از همه اینها چه چیزی می‌خواهیم به دست بیاوریم؟ ما روضه را که می‌خواهیم روضه بخوانیم و خودمان متوجه روضه باشیم و گریه کنیم بر مظلومیت، از روضه قرار است مظلومیت و حقانیت به دست بیاید، بطلان طرف مقابل به دست بیاید و با همان یک روایت صحیح بخاری، همه اینها به دست می‌آید. پس اگر کسی از روی ناآگاهی خودش رفت و گشت و جزئیات را پیدا نکرد، نباید اصل را بزند و بگوید من با اصل کار ندارم! نه، با این سیر منطقی و تحلیل و جریان تاریخی که در کتاب‌های مختلف آمده، توقع هم نداریم که همه را طبری نقل کرده باشد؛ این تقسیم شده است. همین را هم که آورده‌اند، ما نمی‌دانیم در تاریخ چه بلایی سر بلاذری آوردند با نقل همین روایت، کدامیک از اینها را چطور منکوب کردند و از بین بردند به خاطر این که آمده‌اند اینها را نقل کرده‌اند. یک جاهایی نقل شده که مثلاً نسائی را اینطور کردند، فلانی را اینطور زدند. ما نمی‌دانیم چه بلایی به سرشان آمده با نقل همین مقدار هم، چه برسد به این که اینها می‌خواستند بیانند همه روایات را کنار هم بگذارند و یک باب بگذارند باب مصائب فاطمة الزهرا. معقول نبوده که ما از اینها یک چنین توقعی داشته باشیم، کما این که خیلی از کتب شیعه هم سر همین چیزها از بین رفته است، یعنی به دست افرادی افتاده که دیده‌اند این کتاب چیست، آن چیزی که به

دست ما رسیده است اقل قلیلی از مصائب حضرت زهرا سلام الله علیها و مصائب اهل بیت علیهم السلام است.

پایان